

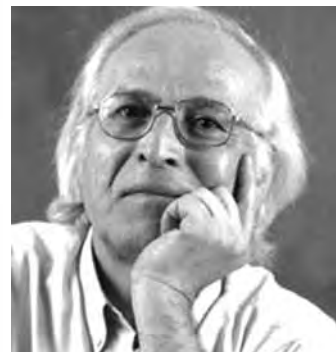
بصیرت‌های منطقی ابن سینا

(گفتگو با دکتر ضیاء موحد)

بهناز دهکردی

● چه طور شد که با منطق ابن سینا آشنا شدید؟

از راه منطق جدید! من معتقدم اگر کسی با منطق جدید آشنا نباشد، اهمیت کارهای مهم منطقی ابن سینا را درک نمی‌کند. منطق جدید یک موضع بالاتری به شما می‌دهد و از موضع بالاتری می‌توانید نگاه کنید. این «موضع بالاتر» را با یک مثال ساده توضیح می‌دهم: تفاوت حساب و جبر را در نظر بگیرید. مسائلی که در حساب به کمک چهار عمل اصلی حل می‌شوند، ممکن است خیلی دشوار به نظر برسند. ولی همان مسائل با ابزار جبر خیلی ساده حل می‌شوند. چون ابزار جبر ابزار قوی‌تریست.



علاقه من به ابن سینا از خود ابن سینا شروع نشد. ابتدا منطق جدید را مطالعه کردم. بعد به میراث خودمان بازگشتم، تقریباً با نظر اجتهادی بازگشتم که همراه با همدلی بود. می‌خواستم بدانم اینها در منطق چه کرده‌اند. در این بازگشت متوجه شدم که ابن سینا بصیرت‌های عمیقی در منطق دارد. بصیرت‌هایی که از ذهنش تراوش کرده، اما شاید خودش هم متوجه نشده که چه قدر این مطالب مهم‌اند. کسانی هم که بعد از ابن سینا آمده‌اند و خواسته‌اند آن مسائل را بررسی کنند، یا آن مسائل را دست‌کم گرفته‌اند، یا اصلاً متوجه مطلب و اهمیت آن نشده‌اند. ابن سینا مسائل بسیار مهمی را در منطق موجهات متوجه می‌شود، که تا آن جایی که من اطلاع دارم اولین کسی است که متوجه آنها شده است. ابن سینا در اثر دقت در ساختار زبان عربی متوجه این مسائل می‌شود. او نوعی ابهام را در کاربرد زبان درمی‌یابد و می‌بیند که از یک جمله می‌توان دو قرائت مختلف کرد. ابن سینا هر دو قرائت را می‌آورد. مثلاً متوجه می‌شود که بین دو قضیه‌ی «ممکن است هر انسانی کاتب باشد» و «هر انسانی ممکن است کاتب باشد» تفاوت اساسی هست و این تفاوت را شرح می‌دهد. بعد هم متوجه نکات دیگری می‌شود که این نکات در قرن بیستم که منطق موجهات مطرح می‌شود، در مرکز بحث‌ها قرار می‌گیرند. منطق دانان بعد از ابن سینا تا قرن هفتم مسئله دامنۀ عملگرها را کم و بیش دنبال می‌کنند. اما در زمان ما، بهترین کتاب منطق سنتی ما که رهبر خرد مرحوم شهابی است، وقتی به این مسئله می‌رسد می‌گوید این مسئله‌ای است که خالی از تکلف نیست و اصلاً به آن نمی‌پردازد و آن را بی‌اهمیت می‌شمارد.

در جواب سؤال شما باید بگویم اگر منطق موجهات جدید نخوانده بودم، و متوجه نشده بودم که مطالبی مانند اینها مهم است، طبیعاً نمی‌توانستم نکته ابن سینا را به راحتی درک بکنم. جالب این است که در خارج، منطق ریاضی دانان بزرگی هستند مانند ویلفرد هاجز که کتاب العبارة شفای ابن سینا را که مربوط به زبان و تحلیل زبان است، مطالعه و بررسی می‌کنند. این متفکران آن قدر به این کتاب علاقه‌مند شدند که رفته‌اند زبان عربی آموخته‌اند. اگر به اینترنت مراجعه کنید، می‌بینید ویلفرد هاجز بخشی از کتاب العبارة را از عربی به انگلیسی ترجمه کرده و ظاهراً می‌خواهد کل کتاب را ترجمه کند و آن طور که برای من نوشته، با یک نفر که زبان مادری‌اش عربی است

مشورت می‌کند تا کار دقیق‌تر انجام شود. با این همه چنین کسانی که این چنین علاقه و تبحر در آثار ابن‌سینا دارند، وقتی من برای اولین بار مطرح کردم که مهمترین این گونه از قضیه‌ها را ابن‌سینا قبلاً مطرح کرده، صریحاً برای من نوشتند که ما چنین چیزی در کتاب العبارة ندیدیم. هاجز برای من نوشت که تونی استریت که کتاب العبارة را از حفظ است، گفته من چنین چیزی ندیده‌ام. اما وقتی که مقاله‌ای در این موضوع نوشتم و در بولتن Journal of Symbolic Logic چاپ شد، و عین عبارت ابن‌سینا را نیز اسکن کردم و برایشان فرستادم، متوجه شدند که این حرف مهم ابن‌سینا را متوجه نشده بودند.

ابن‌سینا هم نقاط قوت دارد و هم نقاط ضعف. از نقاط ضعف این که ابن‌سینا متأسفانه خودش را در چارچوب منطق ارسطویی گرفتار کرده و با وجودی که بصیرت‌هایی داشته که می‌توانسته از این چارچوب بیرون برود و منطق را وسیع‌تر از آنچه در منطق ارسطویی هست مطرح بکند، اما به علت مرجعیت و تسلط ارسطو، این کار را نکرده. ضمن این که ابزار صوری اش را هم نداشته است. به همین دلیل این کار تا قرن بیستم به تأخیر افتاده و تازه در قرن بیستم انجام شده است. ضمناً بعضی از کارهای ابن‌سینا هم عقیم مانده است. این مطلب را در دو مقاله هم به انگلیسی و هم به فارسی نشان داده‌ام که مشکل کار کجاست. اما بعضی دیگر از بصیرت‌های ابن‌سینا همچنان به قدرت خود باقی است. یادمان باشد که درک منطق دانان امروز از ابن‌سینا، همان درک خود ابن‌سینا از مسائل منطقی نیست، بلکه حالا درک خیلی عمیق‌تری شده است. یعنی قضایایی که ابن‌سینا مطرح کرده، به اندازه‌ای مهم شده‌اند و به اندازه‌ای معناشناسی‌شان گسترش پیدا کرده که به مسائلی رسیده‌اند که این مسائل طبعاً در ذهن ابن‌سینا نمی‌گذشته. ولی همین قدر که ابن‌سینا به این مطلب پی برده که این قضایا مهم‌اند، آغازی بوده برای کاری که بعداً باید انجام می‌شد و در چارچوب منطق ارسطویی انجام نشد.

• آدرس این دو مقاله‌ای را که فرمودید لطفاً بفرمایید.

مقاله انگلیسی اولین بار در مجموعه سخنرانی‌های سمینار بین‌المللی منطق که در IPM برگزار شد، چاپ شد (Ibn-Sina's Anticipation of Formulas of Buridan and Barcan, Lecture) در Association for Symbolic Logic, ۲۰۰۳, pp. ۲۴۸-۲۵۶) در واقع من این کار را خیلی قبل‌تر، حدود ۱۵ سال قبل انجام داده بودم. اما چند نفر از اساتید خارجی از جمله پروفیسور دبلیو. دی. هارت و پروفیسور تیموتی ویلیامسون و به خصوص پروفیسور ایرج کلاتتری از اساتید ایرانی منطق ریاضی ساکن امریکا اصرار کردند که این مقاله را بنویسم و چاپ شود. در واقع به تشویق آنها این کار را کردم. مقاله فارسی دیگری هم در از ارسطو تا گودل (انتشارات هرمس، ۱۳۸۷) چاپ شده است. در جاویدان خرد انجمن حکمت و فلسفه در شماره اولش هم، مسئله قیاسات شرطی ابن‌سینا را مطرح کرده‌ام.

• اشاره فرمودید که پاره‌ای از این بصیرت‌ها به شکل یک جرقه، یک برق در ذهن ابن‌سینا آمده و او آنها را به روی کاغذ منتقل کرده و شاید بعضی جاها خودش هم به اهمیت این مسائل خودآگاه نبوده. در یک نگاه کلی به منطق و هم فلسفه ابن‌سینا، می‌بینیم که او بسیار اهل حدس بوده است. همان حدسی که خودش مطرح می‌کند و در دانشنامه علایی انگیزه مطرح کردن بحث حدس را این‌طور می‌گوید که من کسی را سراغ دارم که مطالب را بدون استدلال و از طریق حدس می‌فهمد و از سیاق عبارت معلوم است که منظورش خودش است. سؤال من این است که به نظر شما آدمی که اهل حدس است، چه طور می‌تواند این قدر به منطق بپردازد؟ آیا از این‌جا ما نمی‌فهمیم که تعریفی که می‌گوید: «المنطق آلة قانونية تعصم مراعاتها الذهن عن الخطأ فی





الفکر» در مورد منطق سینوی صادق نیست و در واقع منطق ابن‌سینا بخشی از فلسفه‌اش است؟ احساس می‌کنم منطق ابن‌سینا، از جنس فلسفه زبان، معرفت‌شناسی، فلسفه ذهن و این چیزهاست و مرز دقیقی بین منطق به معنای آلت قانونی و فلسفه ابن‌سینا نیست. نظر شما چیست؟

برای ابن‌سینا مانند ارسطو منطق ابزار فلسفی است. همان‌طور که ریاضیات ابزار فیزیک است و بدون ریاضی فیزیک نداریم، بدون منطق هم فلسفه قدیم نداریم. به خصوص ابن‌سینا در فلسفه‌اش از ابزار منطقی خیلی استفاده می‌کند. همان‌طور که ارسطو. حتی وقتی ارسطو به بوطیقا و بحث درباره شعر می‌رسد، قیاسات شعری تشکیل می‌دهد. اما نکته‌ای که ابن‌سینا متوجه شده و در جایی تذکر داده و نکته عجیبی است، این است که می‌گوید من قضایای هندسه اقلیدسی را تماماً در قالب استدلال قیاسی حل کرده‌ام. این ادعا برای من خیلی عجیب است. ابن‌سینا چه طور توانسته است چنین کاری بکند درحالی که هندسه پر از استدلال‌هایی است که در آنها «نسبت» به کار رفته‌است، و ما می‌دانیم که در منطق ارسطویی نسبت تحلیل نشده است. این که ابن‌سینا چنین کاری کرده یا نه، و این که یادداشت‌هایش کجاست، نمی‌دانیم. ولی از مباحثی که مطرح می‌کند، به این نتیجه می‌رسیم که او کاملاً متوجه جنبه صوری منطق بوده است. یعنی متوجه هست که منطق، گذشته از جنبه‌های فلسفی و مفاهیمی که از منطق وارد فلسفه می‌شوند، یک جنبه صوری محض هم دارد که عین ریاضی عمل می‌کند؛ یعنی همان معنایی که امروز ما از منطق می‌فهمیم. یکی از تعاریف رایانه، «مهندسی برق به علاوه منطق» است و این را کسانی که ریاضیات کاربردی یا کامپیوتر خوانده باشند، می‌فهمند یعنی چه. چون نرم‌افزار چیزی غیر از منطق نیست. نرم‌افزار برنامه‌ای است کاملاً صوری. مثلاً برنامه حسابداری بانک به شما موادی را که باید در این برنامه ریخته شود نمی‌دهد، بلکه به شما می‌گوید با داشتن مواد اطلاعاتی، چه طور صورت حساب تهیه کن و داد و ستدها را سامان بده. همه این کارها در یک قالب صوری محض انجام می‌شود و این قالب صوری محض، یک قالب صوری منطقی است که کاملاً بر اساس استدلال‌های منطقی است. ابن‌سینا کاملاً متوجه این جنبه کار بوده. درست است که منطق ما با فلسفه منطق به هم آمیخته است، اما ابن‌سینا از جنبه صوری منطق غافل نبوده. ضمناً کار دانشمندان علوم حدس زدن است. حدس مخصوص این علم یا آن علم نیست.

● نگاه کاملاً فرمال به منطق ابن‌سینا باعث نمی‌شود شما جنبه‌های فلسفی - منطقی منطق

ابن‌سینا را نبینید؟

نه. باید تصورتان را از منطق جدید خیلی وسیع‌تر بکنید. منطق جدید دپارتمان‌های مختلف دارد. بیش از ۱۰۰ رشته مختلف در منطق جدید داریم؛ و یکی از قسمت‌های اساسی دپارتمان‌های منطق جدید، فلسفه منطق است. همین‌طور بحث‌های دلالت‌شناسی semantics است، که در همه اینها منطق جدید وارد مباحث خیلی عمیق فلسفی می‌شود. مسائلی که قدما مطرح می‌کردند، امروز به شدت مطرح است، منتها در سطح بسیار فنی‌تر.

● تأثیرپذیری ابن‌سینا را از منطق رواقی - مگاری چه طور ارزیابی می‌کنید؟

منطق مگاری از شرطی‌ها شروع می‌کند و برای منطق جمله‌ها به حق شأن خاصی قائل می‌شود. مهمترین نقطه قدرت منطق رواقی - مگاری این جاست. متأسفانه منطق ارسطویی اصلاً منطق جمله‌ها را به شکل یک نظام ندارد. در مرکز منطق ارسطویی نظریه قیاس و چهار شکل آن قرار دارند. در حالی که خود این اشکال قیاس مبتنی بر منطق جمله‌ها هستند. یعنی در استدلال‌های قیاسی به عنوان پیش‌فرض، مجبورند از منطق جمله‌ها استفاده کنند. من این مطلب را در مقاله «تاریخ یک اشتباه» در از ارسطو تا گودل شرح داده‌ام. ارسطو در جایی از ارغنون می‌گوید: استدلال‌هایی هست که نمی‌توان در قالب قیاس‌های حملی آنها را ترتیب داد. اینها قیاسات شرطی هستند که باید در کتاب جداگانه‌ای راجع به آنها بنویسیم. این بند ارسطو در شرق و غرب مشهور است و بحث می‌کنند که آیا ارسطو چنین کتابی نوشته یا نوشته. فارابی در شرح کتاب العبارة ارسطو می‌گوید: وی چنین کتابی نوشته. زیرا اگر نوشته بود، به دست ما رسیده بود. ابن‌سینا مسلم دانسته که چنین کتابی بوده، اما به دست ما نرسیده و به همین دلیل حرف‌های رواقیون را دست‌کم می‌گیرد؛ و وقتی هم که به منطق جمله‌ها می‌پردازد، می‌خواهد مسئله منطق جمله‌ها را در قالب قیاس‌های حملی حل کند. معتقدم راهی که ابن‌سینا در این زمینه رفته درست نیست و تئوری‌اش در این زمینه اشتباه است. این مطلب هم در همان مقاله‌ی «قیاس‌های شرطی ابن‌سینا» آمده‌است. در آن جا شرح داده‌ام که این تئوری چه مشکلاتی دارد. جالب این که بعد از ابن‌سینا منطق‌دانی داریم معروف به خونجی (ظاهراً تلفظ درست خونجی است). خونجی وقتی به قیاس‌های شرطی رسیده، همان ایرادهایی را به کار ابن‌سینا وارد کرده

من معتقدم اگر کسی
با منطق جدید آشنا نباشد،
اهمیت کارهای مهم
منطقی ابن‌سینا را
درک نمی‌کند.

ابن‌سینا
مسائل بسیار مهمی را
در منطق موجّهات
متوجه می‌شود،
که تا آن جایی که
من اطلاع دارم
اولین کسی است که
متوجه آنها
شده است.

که من وارد کرده‌ام. با این که او راه ابن‌سینا را رفته، اما ایرادهایش همان ایرادهای من است. بد نیست مثالی بزنم. خاصیت تعدی ترکیبات شرطی: (اگر الف آن گاه ب) و (اگر ب آن گاه ج) نتیجه می‌دهد (اگر الف آن گاه ج)، در قالب منطق جمله‌ها یک صورت‌برهان بسیار ساده است. ولی ابن‌سینا بر روی این گزاره‌های شرطی سور می‌گذارد. می‌گوید (در هر موقعیتی اگر الف صادق باشد، ب صادق است) و (در هر موقعیتی اگر ب صادق باشد، ج صادق است) و نتیجه می‌گیرد (در هر موقعیتی اگر الف صادق باشد، ج صادق است). در این جا خصوصاً شگرد ابن‌سینا کار می‌کند. اما در بسیاری از جاهای دیگر این شگرد کار نمی‌کند. ابن‌سینا بر اساس این شگرد به این نتیجه می‌رسد که اگر در یک ترکیب شرطی دو قضیه شرطی مقدماتشان یکی باشد، اما تالی‌هاشان متناقض باشند، این دو قضیه متناقضند، این نتیجه درست نیست. یعنی (اگر الف آن گاه ب) و (اگر الف آن گاه نقیض ب) متناقض نیستند. عین این ایراد را خونجی هم به ابن‌سینا وارد کرده است.

● شما سال‌هاست اشتغال به منطق دارید. در مورد توجه ابن‌سینا به گزاره شرطیه و گزاره‌های موجهه به چه بصیرتی رسیده‌اید؟ آیا این توجه صرفاً یک تفنن صوری است یا نیازی است در موضع فلسفه که ابن‌سینا را مجبور کرده به سمت این گزاره‌ها برود؟

این بحث دو جنبه دارد: یکی فنی و یکی فلسفی. جنبه فنی‌اش این است که تمام قضایای حملی کلی، به شرطی باز می‌گردند. یعنی طبق تحلیل خود ابن‌سینا وقتی شما می‌گویید «هر انسانی حیوان است»، معنایش این است که «اگر هر چیزی انسان باشد، آن چیز حیوان است.» بنابراین قضایای شرطی اساس و ستون فقرات منطقند. ابن‌سینا متوجه اهمیت این قضایای شرطی بوده که هر جا به قضیه‌ای حملی رسیده، اغلب یک گزارش شرطی هم از آن داده. به همین دلیل توجه به شرطیات یک تفنن نیست. اما در مورد منطق موجهات. بر اساس اطلاعات تاریخی ما ابن‌سینا کسی است که اولین برهان صدیقین را می‌آورد. موجودات را به ممکن‌الوجود و واجب‌الوجود تقسیم می‌کند و سعی دارد از طریق قضایای منطقی صرف وجود خدا را اثبات کند؛ یعنی می‌خواهد ضرورت وجود خدا را ثابت کند. در واقع واجب از نظر او همان ضروری است. حرف‌های ابن‌سینا در امکان و امتناع حرف‌های تازه‌ای است که تا آنجا که می‌دانیم مبتنی بر حرف‌های قدما نیست، و جزء سیستم مفهومی ابن‌سینا است. امروزه منطق موجهات با دلالت‌شناسی کرییکی به یک بخش کاملاً فنی منطق تبدیل شده است. می‌توان اصلاً کاری به ضرورت و امکان نداشت ولی اصول منطق موجهات را به کار گرفت و از آنها کاربردهای دیگری گرفت و منطق‌های دیگری پایه‌گذاری کرد. حتی می‌توان از منطق موجهات یک برداشت کاملاً ریاضی کرد. یعنی در برهان از آن استفاده کرد. به قول بولوس نظریه برهان با منطق موجهات وارد دورانی شده است که گویا اکنون درباه برهان و استدلال چیزهای تازه‌ای می‌فهمیم که تا قبل از منطق موجهات نمی‌دانستیم.

● شما منطق مشرقی ابن‌سینا را چگونه می‌بینید؟ آیا اساساً امکان وجود چنین منطقی را می‌پذیرید؟

منطق مشرقی ابن‌سینا در حدّ حدس و گمان مانده است. قسمت منطق حکمة‌المشرقیین هم در اساس همان منطق ارسطو است. می‌گویند ابن‌سینا چیزی نوشته که به دست ما نرسیده. زندگی ابن‌سینا در آخر عمر دچار آشفتنگی عجیبی شد. مسعود غزنوی چندین بار به اصفهان حمله می‌برد. شاید یکی از دلایل این حمله‌ها گرفتن ابن‌سینا و بردنش به دربار سلطان محمود باشد. ابن‌سینا در کوه‌ها متواری بوده. کتاب‌خانه‌اش را غارت می‌کنند. در منابع صحبت از کتابی به نام الانصاف هست که گفته می‌شود این کتاب بیست جلد بوده که احتمالاً در آن کتاب ابن‌سینا بین حکمت مشرقی و حکمت مشایی داوری کرده. چنین کتابی موجود بوده یا نه، به هر حال به دست ما نرسیده است. آنچه به عنوان حکمت اشراقی به دست ما رسیده، حکمة‌الاشراق سهروردی است. البته سهروردی در منطق حرف‌هایی دارد که بعضی از آنها هم بسیار جالب است. اما این حرف‌ها در حدّی نیست که بگوییم این منطق، منطق المشرقیین است. به هر حال مسئله منطق مشرقی، مسئله‌ای است که هنوز حل نشده است.

● شما وجود ساختار منطقی‌ای را که بر مبنای اشراق بنا شده باشد، قبول ندارید؟
من می‌توانم قبول کنم که در آینده منطقی بیاید کاملاً متفاوت با منطقی که ما اکنون از آن استفاده می‌کنیم. یک زمانی منطق ارسطویی حاکم بود. اکنون منطق فرگه‌ای حاکم است. ممکن است در آینده کسی بیاید و تحلیل دیگری از زبان بدهد و منطق را کامل‌تر بکند. ایرادهای این منطق را برطرف بکند. سؤال شما مانند این است که

ابن‌سینا
هم تقاطق قوت دارد و
هم تقاطق ضعف.
از تقاطق ضعف این‌که
ابن‌سینا متأسفانه
خودش را در چارچوب
منطق ارسطویی
گرفتار کرده و
با وجودی که
بصیرت‌هایی داشته
که می‌توانسته
از این چارچوب
بیرون برود و
منطق را وسیع‌تر از
آنچه در منطق
ارسطویی هست
مطرح بکند،
اما به علت
مرجعیت و تسلط ارسطو،
این کار را نکرده.
ضمن این‌که
ابزار صوری‌اش را هم
نداشته است.

پرسید آیا ممکن است ریاضیات اشراقی داشته باشیم؟ من تصویری از چنین چیزی ندارم. البته گودل قوه‌ای برای شهود ریاضی فرض می‌کند، اما راه او هم در ریاضی همین راه معمول است.

● کسی که ادعای اشراقی می‌کند، به لحاظ فلسفی این آدم جاننش مجردتر است و با مجردات ارتباط نزدیک‌تری دارد. یعنی از آنها اشراق می‌پذیرد.
من از این حرف حداکثر همان فرضیه گودل را می‌فهمم ولی این حرف علمی نیست.

● شما خودتان ممکن است در مطالعاتتان در جاهایی حدس‌هایی بزنید. این حدس‌ها لزوماً صوری نیست و لزوماً استدلال پشتش نیست. یک نفر ممکن است بگوید من برای تحلیل چنین مفاهیم فشرده‌ای که آن‌ها به ذهن می‌آیند، منطقی پیشنهاد می‌کنم، مثلاً شبیه منطق هگل، که مثلاً در آن تناقض را جور دیگری تفسیر می‌کنم. شما با این منطق چگونه برخورد می‌کنید؟
هگل منطقی، منطق صوری نیست. منطق هگل فلسفی است. به همین دلیل اگر قرار بود کسی منطق هگل را با این خصوصیاتش جدی بگیرد، دانشمندان شوروی بودند. ولی آنها همه منطق ریاضی کار کردند. منطق هگل به کار آنها نیامد.

● چرا؟ فقط به این دلیل که صوری نیست؟

به دلیل این که مشخصات منطق را ندارد. فقط صوری بودن مطرح نیست. هگل در منطقی یک مسئله فلسفی را شرح می‌دهد. وقتی راجع به تز و آنتی‌تز و سنتز صحبت می‌کند، و این که هر چیزی ضد خودش را می‌پروراند، این بحثی فلسفی است. ولی هیچ دانشمند منطقی شوروی، در یک استدلال ریاضی یا فیزیکی، نمی‌تواند بگوید ممکن است الف و نقیض الف هر دو هم‌زمان صادق باشند. یعنی کاربرد منطق هگلی در فلسفه است. جری کوهن یکی از مارکسیست‌های یونیورسیتی کالج بود که منطق هگل درس می‌داد. بعد از این که بازنشسته شد، او را در آکسفورد دیدم. گفتم یاد می‌آید روزی از تو پرسیدم منطق هگل به عنوان منطق چگونه است و گفتی مزخرف است؟ (کوهن عبارت bullshit را به کار برد) گفت هنوز هم همان نظر را دارم. هیچ منطقی وجود ندارد که ادعای منطق بودن به معنای منطق صوری بکند و براساس حرف‌های هگل باشد. او در منطقی، اساساً یک حرف فلسفی می‌زند. آن چیزی نیست که بتوان در علوم، در ریاضی یا فیزیک به کار برد. ممکن است خیلی هم عمیق باشد. برداشت‌های مختلفی هم از آن شده است، اما این با منطق که امری عینی، صوری، قابل کاربرد در علوم است، فرق دارد.

● به این ترتیب ممکن است یک متفکری، برای حرف علمی خودش یک ساختار منطقی طراحی کند و براساس آن حرف خود را بزند، اما این ساختار به کار فیلسوف دیگر یا علم دیگری نمی‌آید. اما منطق صوری چیزی است که به کار همه علوم می‌آید.

بله. کسانی هستند که برای مقاصد فلسفی خودشان، منطق خاصی وضع کرده‌اند، مانند شهودگرایان. براوئر شهودگرا، در اصل ریاضی‌دان است، اما منطقی درست کرده که در بعضی اصول با منطق کلاسیک متفاوت است. یا مانند منطق فازی، یا منطق‌های چند ارزشی. ولی در نگاه کلی همه این منطق‌ها به یک خانواده متعلق هستند. فقط در هر یک از آنها بعضی مسائل پررنگ‌تر شده‌اند. بعضی‌ها اصول منطق کلاسیک را زیر سؤال برده‌اند. مثلاً گفته‌اند این که می‌گویند «هر جمله‌ای حتماً یا صادق است یا کاذب»، همیشه این‌طور نیست.

● بپردازیم به وضعیت کنونی منطق و خصوصاً منطق ابن‌سینا در ایران. احساس می‌کنم در مروری بر مجلات و کتب، ابن‌سینا بیشتر از جنبه حکمت و فلسفه مورد توجه است و البته بعضی جاها هم از جنبه پزشکی. به نظر می‌آید در میان کسانی که به طور سنتی مباحث ابن‌سینا را در حکمت مشایی دنبال می‌کنند، خیلی اشتغالی به منطق دیده نمی‌شود. نظر شما چیست؟ چرا توجه به صورت و مباحث صوری در نظام سنتی در برخورد با ابن‌سینا نیست؟

اوج فرهنگ ما از قرن دوم، سوم تا قرن پنجم و نهایتاً قرن هفتم است. در آن دوره تمام فیلسوفان ما منطق‌دانان درجه یکی بودند. کسانی که خواجه‌نصیر در رصدخانه مراغه دور خودش جمع کرد، همه منطق‌دان بودند. حتی کاتبی، به اسم کاتبی منطقی معروف است. ولی بعد از این زمان غلبه مسائل عرفانی شروع می‌شود. این که چرا این اتفاق

برای ابن‌سینا

مانند ارسطو

منطق ابزار فلسفی است.

همان‌طور که ریاضیات

ابزار فیزیک است و

بدون ریاضی

فیزیک نداریم،

بدون منطق هم

فلسفه قدیم نداریم.

به خصوص ابن‌سینا

در فلسفه‌اش

از ابزار منطقی

خیلی استفاده می‌کند.

متأسفانه

منطق ارسطویی

اصلاً منطق جمله‌ها را

به شکل یک نظام ندارد.

در مرکز منطق ارسطویی

نظریه قیاس و

چهار شکل آن قرار دارند.

در حالی که

خود این اشکال قیاس

مبتنی بر منطق

جمله‌ها هستند.

می‌افتد، عده‌ای می‌گویند به علت حمله مغول بوده، مردم به دنیای درون پناه بردند؛ و البته این حرف بی‌ربطی نیست. وقتی ملتی سرخورده می‌شود، انگار نسبت به دنیای خارج بی‌اعتنا می‌شود و به درون پناه می‌برد. یا وقتی شرع خشونت می‌کند، عرفان پررنگ می‌شود و طرفداران عرفان زیاد می‌شوند. به هر حال این دور افتادگی از منطق برای فیلسوفان ما اتفاق افتاد؛ و وقتی شما به ملاصدرا می‌رسید، می‌بینیم با این‌که بصیرت‌های منطقی‌ای دارد، اما به هیچ وجه نمی‌توان او را در حد منطق‌دانان قرن ۳ تا ۷ دانست. اصلاً در حد آنها نیست.

● پیش‌فرض صحبت شما این است که عرفان منطقی نیست. درست می‌گوییم؟

اصولاً عرفان بنایش بر گریز از منطق است. بنای عرفان بر این است که مسائل را درونی بکند و بیشتر به الهامات و اشارات پناه ببرد.

● یعنی در واقع بنایش بر خروج از حوزه منطق است.

بله. ظاهراً به نظر می‌رسد خروج از حوزه منطق جزء الزامات عرفان است. اما این‌که این حرف چه قدر درست باشد، نمی‌دانم. حتماً در بین عرفان بوده‌اند کسانی که به منطق توجه کرده‌اند. ولی خوب توجه اصلی‌شان به جای دیگری بوده. چنان‌که خود ابن‌سینا در نمط نهم اشارات به مطالب عرفانی پرداخته است.

● با توجه به این‌که شما خودتان در عرصه شعر صاحب نظر و تألیفاتی هستید. گویا ابن‌سینا مصادیق شعری را که ارسطو گفته، درباره تراژدی و کمدی درست نفهمیده و آمده در وادی شعر عروضی بحث کرده. شما نظرتان چیست؟

ابن‌سینا در این‌جا به درستی تواضع علمی به خرج داده‌است. گفته ما نمی‌دانیم که تراغودیا یا تراژدی چیست. از این لحاظ ابن‌سینا آدم شجاعی است. گاهی ابن‌سینا به مطلبی می‌رسد و می‌گوید این مطلبی است که من نفهمیدم و نمی‌خواهم بفهمم. یعنی جرأت این‌گونه اظهار نظرات را دارد. در مورد تراژدی، ابن‌سینا درست تشخیص داده. زیرا تراژدی مبتنی بر تأثر یونان است و ما سنت تئاتر نداشتیم. پس درکی از تراژدی نداشته. در ترجمه هم ابن‌سینا متوجه‌نشده این تراغودیا چیست. به همین خاطر به جای خیال‌پردازی در این باره، گفته من نفهمیدم. در مورد شعر، ارسطو می‌گوید: قیاساتی که ما در شعر داریم، مقدماتشان تخیلی هستند. در ریاضیات مقدماتتان یقینی و علمی و خالی از عاطفه است، ولی وقتی وارد شعر می‌شوید اگر بخواهید استدلال بکنید، مانند بعضی از شعرهای خیام، مقدمات این استدلال تخیلی و عاطفی هستند. اینها با مقدماتی که در فلسفه می‌آوردند، فرق دارند. زیرا تفاوت بین فلسفه و هنر در این است که فیلسوف دنبال مفهوم‌سازی است. یعنی بین چیزهایی که شباهتی با هم ندارند، به دنبال شباهت است. با نگاه به انسان‌های به ظاهر متفاوت، مفهوم مشترک نوع انسانی را می‌سازد. بعد درجه تحلیل را بالاتر می‌برد. بقیه موجودات زنده را هم در نظر می‌گیرد و مفهوم جنس را می‌سازد، و مفاهیم جسم، جوهر، عرض را می‌سازد. اما هنر درست برعکس این است. هنر در شباهت‌ها به دنبال عدم شباهت است. شاعر جزئی‌نگر نیست، جزء نگر است. یعنی شاعر از یک گل شروع می‌کند، از یک انسان خاص شروع می‌کند، و تمام حرفی را که می‌توان درباره یک جامعه زد، با توجه به یک انسان خاص می‌زند.

● اکنون شما پروژه خاصی درباره منطق ابن‌سینا با منطق‌دانان خارجی دارید؟

بله. در مسائلی با منطق‌دانان خارجی به خصوص با ویلفرد هاجز که بیشتر با او در ارتباط هستیم، گفت‌وگو داریم و همچنین با تیموتی ویلیامسن. البته تیموتی ویلیامسون ادعایی در این‌سیناشناسی ندارد. ولی در انگلستان فیلسوف و منطق‌دان مهمی است. در تفسیر کارهای ابن‌سینا با هم اختلافاتی داریم که داریم نظریاتمان را نزدیک می‌کنیم. قبلاً که با هاجز صحبت کرده بودم، دیدم به منطق موجهات زیاد علاقه‌مند نبود؛ بلکه بیشتر کتاب العبارة را می‌خواند و استدلال‌های ابن‌سینا را در آن‌جا بررسی می‌کرد. اما در گوگل دیدم در جایی گفته که موحد مرا به منطق موجهات علاقه‌مند کرده است. من و هاجز در تعبیر سورها با هم اختلاف داریم. همین‌طور در این‌که آیا قدمای ما از جهان‌های ممکن تصویری داشته‌اند یا نه اختلاف داریم. در بحث ادراک قدما از دامنه عملگرهای منطقی اختلاف داریم. چند موردی هست که امیدوارم بتوانم با این فیلسوفان به راه حل مناسبی برسیم. برای روز جهانی فلسفه هاجز را به ایران دعوت کرده‌ایم و قبول کرده و خیلی هم علاقه‌مند است که ایران را ببیند. چند فیلسوف دیگر را هم قرار است دعوت کنیم از جمله تونی استریت. شاید بتوانیم نشست‌های درباره میراث منطقی خود تشکیل دهیم.

منطق مشرقی ابن‌سینا
در حد حدس و گمان
مانده است.

یک زمانی
منطق ارسطویی
حاکم بود.
اکنون منطق فرگه‌ای
حاکم است.

هگل
منطقش،
منطق صوری
نیست.